

عشق گوش، عشق گوشوار



قاسم ہاشمی نژاد

فهرست

- ۱ توضیح درباره‌ی این مجموعه
- ۵ چشم‌انداز تاریخی روایت: یک بازنگری
- ۳۳ جست‌وجویی در بازیافتن منابع نمایش در ایران
- ۶۹ فرهنگ پایده‌ی تیپ‌شناسی شخصیت‌های ایرانی
- ۱۰۵ سخنانی که در جان شود
- ۱۲۷ هنر عارف بودن
- ۱۴۷ مرگ رویاروی
- ۱۷۹ چهار خاطره‌ی باد آوژد به روایت شاه‌پریان

چشم‌انداز تاریخی روایت: یک بازنگری

در چشم‌انداز تاریخی ادبیات فارسی آیا عنصر روایت را می‌توان لطمه‌خورده از قِبَل «فضل» دانست؟ هم آری و هم نه. این پرسش به نحوی ما را نزدیک می‌کند به کوزه‌ی حقیقت مونتینی (Montaigne) که دو دسته دارد و بسته به آن که کوزه را از کدام دسته‌اش برداریم پاسخ ما متفاوت خواهد بود. کوزه همواره همان است که بود.

فضل را بیهقی دبیر در کتاب تاریخ خود در مقامی به کار می‌برد که سروکار با ادب عرب دارد، «ادب و نحو و لغت». و هنگامی که بوسهل زوزنی را با حسنک وزیر در جاه و نعمت و مردم‌داری مقایسه می‌کند، گوید «فضل در جای دیگر نشیند.^۱» حساب جداگانه باز کردن بیهقی برای فضل از آن است که در روزگار او اعتبار خاصی برای آن قائل می‌شدند، هر چند فضل به تنهایی نمی‌توانست شما را خداوند قلم کند. مرد آنگاه آگاه شود که نوشتن گیرد تا بداند «پهنای کار» چیست. در نظر بیهقی دبیر، پیشه‌ی دبیری به مهارت‌هایی نیاز داشت که تنها از فضل بر نمی‌آمد.

محمد غزالی در باب سوم کتاب نصیحة الملوك که اختصاص به «ذکر دبیران و هنرمندی ایشان» دارد، مثل بیهقی دبیر، این هنر را محدود و

منحصر به سواد نمی‌کند. غزالی ده چیز را در کار دبیری سیاهه می‌کند که دبیران لازم است آنها را بدانند. پیداست که آگاهی‌های غزالی در این باب برگرفته از آیین‌نامه‌های دوران ساسانی‌ست که معمولاً فراهم می‌شد تا به ورزیدگی کارگزاران حکومتی و بالا بردن سطح معلومات آنها کمک کند. حتی خود موضوع کتاب غزالی که اندرز دادن به پادشاه برای امور دین و دنیاست از سنت کهن اندرزنامه‌یی می‌آید. چند نمونه از آن سیاهه‌ی دهگانه را در اینجا می‌آورم تا تصوّر روشنی از این حرفه‌ی کهن دستتان بیاید: دانستن نزدیکی و دوری آب در زیر زمین؛ دانستن رفتار آفتاب و ماه و ستارگان؛ دانستن شمار انگشت؛ دانستن شمار هندسه؛ دانستن پزشکی و داروها؛ دانستن شعر و قوافی. و البته دانا بودن به تراشیدن قلم. و تازه، فراتر از این هنرها، دبیر باید «سبک‌روح و خوش‌دیدار» باشد.

شرایطی که غزالی عنوان می‌کند به کسانی ربط پیدا می‌کرد که در دستگاه حکومت علاوه بر منشی‌گری، کار استیفا و سررشته‌داری را و آنچه اختصاص به امور مملکت‌داری و سروکار با رعایا و روستائیان می‌شد نیز در دست داشتند. بعدتر کار منشی‌گری از شغل استیفا جدا شد و دیوان‌هایی برای هر کدام به وجود آمد. در فرمانی به تاریخ ۵۶۳ هجری شرط کار دبیری «صیانت و خویشتن‌داری و امانت» عنوان شده است.^۱

غزالی در همان باب، در توصیف بزرگواری قلم، عبارتی می‌آورد که ما را به مفهوم روایت و کارکردهای آن دلالت می‌کند: «همه کارهای گذشته را بدو، به قلم، باز توان آوردن.» شاید کسانی استنباط‌شان از این عبارت، جبران کردن امور هدر و دریافتن مصلحت‌های سوخته باشد، اما مفهومی از نقل در این عبارت نهفته است که به مقصودمان راه می‌برد.

برآنیم که سه روایت از سه متن مجزا و متفاوت را برای بازشناسی خصائص روایت برای شما نقل کنیم، اما پیش از این لازم است چند نکته را که توافق درباره‌شان لازم است در اینجا پیش بکشیم و لختی درباره‌ی آنها تأمل به خرج دهیم. این تأمل هم در ساحت تاریخی تحوّل روایت و هم در ساحت کارکردی آن است و برای شما سخن غزالی را روشن می‌کند.

امروزه عادی‌ست که روایت را معادل narration به کار ببرند. این کاربرد دویست سال دست کم سابقه دارد. حال آنکه واژه‌ی روایت، طی بیش از هزار سال، تطوّر و تحوّل معنایی به خود دیده است. در آغاز، راوی و راویه به کسی گفته می‌شد که «شعر شاعر یا شاعرانی را از حفظ کند و بخواند.»^۱ گفته می‌شود این رسم در میان شاعران ایران هم بود و رودکی دو راوی داشت که شعر او را برای طالبان می‌خواندند. کشف اصطلاحات الفنون واژه‌ی روایت را به «نقل‌گفتار» معنی می‌کند. پس از رحلت پیامبر اسلام، ص، آنچه از اخبار و احادیث آن حضرت، با واسطه یا بی‌واسطه، نقل می‌کردند به روایت تعبیر می‌شد.

در همان حال، روایت به یکی از شعب علوم ادب هم اطلاق می‌شد که ایرانیان پایه‌گذار آن بودند. مردمانی از خراسان و فارس که به میان اعراب رفته بودند و در بصره و حیره و کوفه ساکن شده بودند نیاز به آموختن زبان عربی داشتند و ناچار شدند در قواعد و اصول این زبان تحقیق کنند. آنها متوجه شدند که زبان شهرنشینان فاسد شده است، پس به سراغ بادیه‌نشینان رفتند و اشعار و اخبار و امثال بازمانده در ذهن اعراب بدوی را گردآوری کردند تا مستند کارشان باشد. به همین سبب آنها به «رُوات» نام برداشتند — چون شواهد و مستندات آنها متکی به چیزهایی بود که از تازیان روایت می‌کردند. و «رُوات ثقات» برای خود ارج و اعتباری داشتند. این گونه بود

۱. ذبیح‌الله صفا، ۱۲۲/۱